

دکتر علی اکبر ولایتی، محقق، نویسنده، پژوهشگر و سیاستمدار برجسته و صاحب‌نام معاصر است که اهل نظر، گذشته از سمت‌های مهم سیاسی، با آثار و تألیفات ارزشمند وی در رشته‌های مختلف آشنا باشند. شناخت و تبیین حقایق تاریخی ایران، اسلام و جهان، از جمله دغدغه‌ها و دل مشغولی‌های اساسی و دیرین او است که به تدوین کتب و مقالات و برگزاری کلاسها، سخنرانی‌ها و گفتگوهای بسیار توسط ایشان انجامیده است و به عنوان یکی از آخرین و مهمترین آنها می‌توان به دوره چندجلدی «پویایی فرهنگ و تمدن اسلامی ایران» اشاره کرد که اخیراً منتشر شده است. در زیر، گفتگوی ما را با استاد پیرامون فرقه‌های ضاله بایبیت و بهائیت می‌خوانید.

در گفتگو با دکتر ولایتی مطرح شد:

موج بیداری اسلامی، وافول فرقه ضاله



عکس احمد عینی جم

جناب دکتر ولایتی، با تشکر از قبول زحمتی که جهت انجام مصاحبه فرمودید اولین سؤال را آغاز می‌کنم. ما در قرن ۱۳ هجری (برابر ۱۹ میلادی) در جهان اسلام - از ایران تا شبه قاره هند - شاهد پیدایش مسلکها و فرقه‌های خاصی هستیم که ادعاهای شگفتی دارند ادعای نبوت و قائمیت می‌کنند دین اسلام را از اساس منسوخ می‌شمرند و حتی بعضاً حکم به قتل مسلمانان و سوزاندن آثار و کتب آنان می‌کنند و با این کار، باین امت اسلام اشقاق دینی، و به تبع آن تفرقه و کشمکش اجتماعی و سیاسی و حتی نظامی پدید می‌آورند.

پیش از آن تاریخ البته ما در بین مسلمانان، اختلافات فکری و حتی سیاسی و نظامی کم نداشته‌ایم ولی به نظر می‌رسد که این مسلکها و عناصر ایجاد کننده آن، اختلافشان با مسلمانان، از سنخ اختلافات معمول پیشین (مثلاً جنبشهای کلامی «اشاعره» و «معتزله» و اشاعل آن) نیست؛ بلکه اولاً با «کل مسلمانان» درگیری دارند نه با گروه و مشربی خاص. ثانیاً درگیریشان جنبه «براندازی» و «نلودی» اساسی اسلام را دارد. یعنی افراد و جریانهایی هستند که نسبت به کلیت اسلام و مسلمانان، موضع منفی آن هم بسیار خصمانه و براندازانه دارند.

بایبیت و بهائیت در ایران و قادیانیه گری در هند و پاکستان، نمونه‌های بارز این امرند. فکر می‌کنید در آن برهه از تاریخ چه اتفاقی در جهان اسلام رخ داده بود که اینگونه عناصر و مسلکهای «برانداز» از بین جوامع اسلامی سر برمی‌آورند و رابطه و نسبتشان با حوادث روز جهان، و مسائل و مشکلاتی که از بیرون توسط قدرتهای استکباری برای امت اسلام پیش آمده بود، چیست؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم ببینید قرن ۱۹ دوران لوچ اقتدار بعضی از امپراتوریهای استعماری است که در راس آنها باید از انگلیس، روسیه و فرانسه نام برد و هر سه هم با جهان اسلام درگیری دارند. بریتانیا یک منطقه مهم و پهناور از جهان اسلام را که شبه قاره هند (شامل بنگلادش، هند و پاکستان امروزی) بلند اشغال کرده و به افغانستان هم دست اندازی می‌کند. فرانسه به شمال آفریقا (از مصر تا مراکش و الجزایر) چشم طمع دوخته و کشورهایی چون الجزایر را به اشغال خود در می‌آورد. روسها هم ایران و آسیای مرکزی را هدف گرفته‌اند و می‌کوشند از طریق ایران و افغانستان، به هند و آبهای گرم خلیج فارس دست یابند.

تصرف قسطنطنیه مرکز خلافت عثمانی هم از جمله اهدافشان بود. بله و بخشهایی از امپراتوری عثمانی، که نبرد بین روسها و عثمانیها در کریمه از نقاط عطف درگیری آن دو بود. یعنی، کل دریای سیاه، یک زمانی متعلق به مسلمانها بود و بخشی از آن در اختیار ایران و بخش مهمیش در اختیار عثمانی قرار داشت. ولی روسها بتدریج با نیروی نظامی جلو آمدند و بخش قلیل توجیهی از سواحل دریای سیاه و از جمله مهمترین آنها، شبه جزیره کریمه را گرفتند که بعدها استالین، مسلمانهای ساکن کریمه را که تاتارهای مسلمان بودند به جاهای دیگر نظیر تاتارستان تبعید کرد.

خوب، استعمارگران (که در پی اشغال و استثمار ممالک شرقی و اسلامی بودند) در مقلل خود با یک مقاومتی در بین مردم مواجه شدند. یقیناً ریشه‌ها و موجبات این مقاومت هم برای آنان چندان مشکل نبود. همه آنها به این نتیجه واحد رسیدند که، باورها و اعتقادات دینی اسلامی بین مسلمین، موجب چنین مقاومتی در برابر نفوذ و تجاوز استعمارگران شده است. زیرا می‌دیدند که چنین مقاومتی، یا چنین حدی از مقاومت، در نقاط غیرمسلمان نشین (مثل بخش مهمی از آفریقا و امریکای لاتین) وجود ندارد. برای آنکه نتوانند این مانع را، که اسلام و باورهای حیاتبخش آن باشد - به طور ریشه‌ای و بنیادین، از سر راهشان بزدند. دست به اقدامات گوناگون زدند که یکی از مهمترین و خطرناکترین آنها، ایجاد اختلافات فکری و اعتقادی در ذهنیت مسلمانان بود که از جمله به صورت ایجاد و شکل‌دهی مسلکها و مذاهب ساختگی بروز یافت.

پیدا است، اگر استعمارگران بایبند با همان فرهنگ و ادبیاتی که مسلمانها با آن آشنا و مؤسند یک مسلک جعلی و مذهب دروغین ایجاد کنند. این توطئه بیشتر نزد مسلمانها مقبولیت می‌یابد تا یک فرایندی که برای مسلمانها غریب و ناآشنا است. فرض بفرمایید اگر این مهدی‌ها و پیامبران دروغین، مثلاً در روسیه یا انگلیس ظاهر می‌شدند یعنی مثلاً میرزا علی محمد باب رسماً در هیئت یک لرد انگلیسی یا کنت روسی و فرانسوی ظاهر می‌شد - در حلی که خوب، نفوذ روسها یا انگلیسی‌ها در کشور خودشان خیلی بیشتر بود تا ایران و دیگر کشورهای اسلامی - این به اصطلاح پیغمبر یا خدای جعلی! هیچ کاربردی در بین مسلمانان نداشت. یعنی مسلمانها به عنوان اجنبی به او نگه می‌کردند... تازه در آن صورت هم، باید یک شجره‌نامه ابرائی و شرقی برایش دست و پا می‌کردند.!

بله اما اگر استعمارگران بایبند و بعضی از افرادی را که اعتقادات صحیح یا حتی تعادل روانی درستی ندارند - چون بعضی از این مدعیان قرن نوزدهمی، این طور بودند! - پیش بیانازند و یک عده مرید برایشان جمع کنند و بلاخره یک مذهبی را با القاطها و سرفتهایی از اسلام و فرهنگ اسلامی ایجاد کنند. این کار غیرممکن و بی‌نتیجه نخواهد بود و لذا است

دوران اسلام به پایان رسیده است! بعد هم با خورای، دستگیر و به قتل برسد و پرونده مهدویت - که یک و نام آن، خواب خوش مستکبران را برمی‌آشوبد - برای همیشه مختومه اعلام گردد!

که البته وجود این افراد در تاریخ اسلام، خود از جهتی گویای «اصالت» مهدویت است، چون هیچ‌کس به اصطلاح، اسکناس هفت تومانی جعل نمی‌کند یک اسکناس واقعی را می‌سازد! ضمناً به نظر می‌رسد که نسبت به اصل مهدویت، دو نوع حمله صورت می‌گیرد: ۱. حمله مستقیم به این اصل در قالب «انکار» آن، که فکر می‌کنم گلدریهر (خاورشناس جهود) و دیگران همین راه را انتخاب کرده و اساساً مقوله مهدویت را چیزی ساختگی و جعلی می‌شمارند! ۲. حمله غیر مستقیم، که مهدویت را انکار نمی‌کنند اما واقعیتش را به شکلهای مختلف تحریف می‌کنند و احیاناً، همچون بایبیت و بهائیت - با ادعای اینکه مهدی آمده و رفته است. موضوع را «اسلبه به انتفاء موضوع»! جلوه می‌دهند!

همین طور است. و می‌دید که دستان متمه‌دان (مهدیهای دروغین) در تاریخ اسلام، دلبستگی دراز است و تعداد زیادی از افراد، با ادعای مهدویت در تاریخ اسلام ظاهر شده‌اند. اما پس از چندی تکاپوی بی‌حاصل، زیر آوار تاریخ دفن گردیده‌اند...

بهر حال از آنچه گذشت، نتیجه می‌گیریم که پیدایش مسلکهای نظیر بایبیت و بهائیت و قادیانیه در قرن نوزدهم - قرن نفوذ و سلطه استکبار در جهان اسلام - را عمدتاً بایستی در ربط با تلاش استعمارگران جهت سلطه بر مقدرات کشورهای شرقی و اسلامی مورد بررسی و کنودکلو قرار داد، که البته نقصها و نارسایی‌های موجود در جوامع آن روز اسلامی، در کمک غیر مستقیم به پیشبرد این جریانهای استعماری بی‌تأثیر نبوده است...

پیشوایان مسلک بایبیت و بهائیت (هر چند دین اسلام را از اساس منسوخ شمرده و با اصول و فروع آن مخلفند اما به نظر می‌رسد که بیشترین هجمه آنها، متوجه اصل «مهدویت» در اسلام است و برنامهریزی و سرمایه‌گذاری اصلی‌شان، معطوف به بمباران و انهدام این اصل اصیل است. و احیاناً سوء استفاده و استفاده ایزاری از آن. فکر می‌کنید علت حمله آنها به این اصل چیست و اصولاً جایگاه اصل مهدویت در تفکر اسلامی بویژه شیعی کجاست؟ اهمیت آن چه مقدار است و این اصل، چه نقش و تأثیری را در تاریخ اسلام داشته و دارد؟

ببینید خود این فرقه‌ها که از عنوان مهدویت، و در واقع از این ظرفیت، سوء استفاده کردند و آن را به صورت کتاب اشغال نمودند. خوب، با توجه به این امر، اگر بپذیرند که هنوز جایی برای انتظار حضرت صاحب ۳ باقی مانده که این امر، نفی خودشان است! چون می‌خواهند بگویند آن

که در ایران، بایبیت و بهائیت را درست کردند و در هند، قادیانیه‌ها را. و همین طور، هر قدرت استعماری هم، به قدر وسعتش از این خونی که گسترده شده بود بهره‌ای برد؛ هم انگلیسی‌ها و هم روسها، شاید پایه‌گذار اولیه بایبیت در ایران، بیشتر، روسها باشند تا انگلیسی‌ها. خوب، علتش هم مشخص است. روسها در پی بلع ایران بودند و به همین منظور به قفقاز لشکر کشیدند و مردم ایران هم، در برابرشان مقاومت کردند. «رساله جهادیه» که در زمان میرزا بزرگ فراهانی (پدر قائم‌مقام معروف) با نضای بیش از ۱۰۰ نفر از علمای بزرگ وقت شیعه منتشر شد. مردم را به مبارزه با ارتش متجاوز روس تشویق کرد و آنان واقعاً جنگیدند و حتی در ابتدای دوره دوم جنگهای ایران و روس پیروز هم شدند. که البته به دلیل ضعف و بی‌کفایتی حکومت وقت، و خیانت بعضی از سرداران، دوام نیافت...

استعمارگران (که در پی اشغال و استثمار ممالک شرقی و اسلامی بودند) همگی به این نتیجه واحد رسیدند که: باورهای دینی مسلمین، موجب مقاومت آنان در برابر تجاوز است

خوب، دربار تزار در جریان آن جنگ، به مقاومت «دینی» این ملت پی برد و دید مادامی که تشیع، که مذهب مبارزه با ظلم و نفی طواغیت است، با قوت در جامعه ایران نفوذ دارد مزاحم آنها و دیگر سلطه‌گران زر و زور است. لذا بیش از هر چیز، هدف حمله‌شان را تشیع و روحانیت پاسنلر آن، قرار دادند و برای این امر نیز (مژورانه) از همین فرهنگ شیعه بهره جستند. در واقع، از بستری که موجود بود، برای اهداف شومشان استفاده کردند بدین گونه که مهمترین چیزی که در بین شیعه مطرح بود موضوع مهدویت و انتظار ظهور حضرت ولی عصر ۳ بود و می‌خواستند بگویند که «بله! آنی که منتظرش بودید، آمده!» کاری که برای نابودی این باور حیاتبخش از آن راحت‌تر نمی‌شود!

تصور کنید، مردم منتظرند کسی از در برسد و در رکاب او علیه ظلم و استکبار قیام کنند. یکمرتبه کسی در صحنه ظاهر شده و مدعی گردد که او همان معبود منتظر است. بعد پایش را بالاتر نهاده و ادعا کند که اصلاً

با اسرائیل، در سالهای اخیر

به گزارش جراید رئیس مجلس اسرائیل ۱۴ تیر ۱۳۷۷ از مرکز بهائیت در حیفا دیدار، و ضمن حمایت از فعالیتهای فرقه خولستار آزادی عمل بیشتر آنها در ایران شد. لول خردا ۸۰ مصادف با ۲۸ صفر سالروز رحلت پیامبر اکرم^ص و امام مجتبی^ع رژیم اسرائیل به مناسبت تجمع بهائیان برای افتتاح ساختمان مرکزی آنان در حیفا جشن و پایکوبی مفصل به راه انداخت. گفتنی است که ساخت این مجموعه ۲۵۰ میلیون دلاری با حمایت و تسهیم لستحقق رابین نخست‌وزیر وقت اسرائیل از ۱۳۷۲ آغاز شد. نکته قابل توجه دعوت گسترده از خبرنگاران رادیو تلویزیونیهای جهان برای پوشش خبری این مراسم بود. گردانندگان مراسم از خبرنگاران خولستار نشر مطلب مختلفی به نفع رژیم صهیونیستی و بهائیت بودند که از آن جمله این مطلب بود که دولت اسرائیل با ناپهت افتخار می‌تواند میزبان همه بهائیان جهان - به ویژه بهائیان ساکن در کشورهای اسلامی - باشد!

شهریور ۸۲ شارون، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی و قصل صبرا و شتیلا، در سفر هند از مرکز بهائیان در دهلی (نیولوفر آبی) دیدار کرد که نشان از اهمیت فرقه برای اسرائیل داشت در یکی از تازه‌ترین حملتها لیبود لومرت (نخست‌وزیر اسرائیل) برای توجیه عقب‌نشینی دولتشان از تهدید جمهوری اسلامی به حمله نظامی. اردتش را به بهائیان اعلام و در واقع، روغن ریخته راندر امامزاده کرد وی در ۱۷ دی ۸۵ در نقطش که تعدادی از سران بهائیت نیز در آن حضور داشتند ضمن رد اخبار منتشره پیرامون حمله ارتش رژیم صهیونیستی به تأسیسات ایران، به سران بیت‌العدل لمبیتان داد که به احترام مقدسات بهائیان در ایران از حمله به این کشور منصرف شده است؛ به گزارش یک روزنامه اسرائیلی، بهائیان به دعوت وزارت خارجه اسرائیل در این جلسه حضور یافتند و در پیشان چهاره‌های سرشنس بهائی از جمله یک ایرلی وابسته به فرقه نیز به چشم می‌خورد. سال پیش در نبرد شکوهمند حزب‌الله لبنان با ارتش صهیونیستی که به پیروزی رزمندگان اسلام لخصید بندر حیفا که مرکزیت بهائیان در آنجا است، آماج حملات موشکی حزب‌الله قرار گرفت و احتمالاً تلاش برای جلب مساعدت بهائیان جهت جلوگیری از فرارشان (همراه یهودیان) از اسرائیل، در اقدام لومرت به دلداری «خاله مایانه» به سران بهائیت بی‌نقش نبوده است.

بهائیان نیز در دو دهه پس از انقلاب، با همه تون در خدمت صهیونیسم و مولود آن، اسرائیل بوده و از جمله با ورود غیرقانونی قاچاق کالاهای اسرائیلی به داخل ایران، سعی در کمتک به اقتصاد بحران زده آن رژیم دارند. به گزارش جراید، بیش از ۴۴۰ هزار عدد لنز عینک ساخت رژیم لشغالگر قفس در کلرخانه «شلیان عدسی» واقع در شهرک صنعتی جعفرآباد کتشان کشف شد. شلیان ذکر است که این کلرخانه به منصور - م، عصر بهائی ساکن کتشان، تعلق داشت که قاچاقچی لنز عینک است و لنزهای ساخت کارخانجات اسرائیل را در جعبه‌های معمولی و با ملزک یک شرکت لنزسازی خارجی بسته بندی و وارد کشور کرده بود. همچنین فرزند ارشد رئیس تشکیلات بهائیت در ایران معروف به نیکی نیز یکی از دلان عینک در ایران به شمل می‌رود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۵ تیر ۱۳۷۷، ۲، پلگه اطلاع رسانی موبود (WWW.Mououd.com)، ۳، مهرداد صفا
۲. افمی در هند، روزنامه جلمجه، ۱۳۸۲/۲۷، ۸، ۴
۳. روزنامه جمهوری اسلامی سال ۲۸، ش ۷۶۶۳، چهارشنبه ۲۰ دی ۸۵، ۲، ۴، ۵، کیهان، ۸ و ۲۹ شهریور ۱۳۸۵

ایران، بلکه جهان اسلام و بشریت در مقابل این فرقه و مسلک مخصوصاً تشکیلات فرموده آنها، چیست و چه موضعی باید اتخاذ کنند؟

خوشبختانه زمینه رشد اینها در سالهای اخیر نسبت به قبل، کم شده و علتش هم آن است که فضای فکری حاکم بر جهان اسلام، دیگر فضای «سازش» و «تقلید» از فرنگ نیست؛ فضای اخلاص‌دواری و «ایستادگی» و «جهاد» فکری و عملی در برابر لبریاویسم و صهیونیسم است.

فوکویاما (صاحب نظریه مشهور «پایان تاریخ») ظاهراً در مقاله‌ای که اخیراً نوشته می‌گوید: «شش‌ماه در ارزیابی کشورهای اسلامی این بود که غافل بودیم از اینکه متفکرین اسلامی الان دارند نسخه بازگشت به ارزشهای اسلامی را توصیه می‌کنند، و می‌دانید که بازگشت به ارزشهای اسلامی هم مستلزم جهاد و مبارزه با مستکبران است. با این حساب، حای لشل فرقه ضاله دیگر رنگی ندارد. چون فضاظوری است که اگر کسی بخواهد سازه دیگری برزند خلاف جریان آب شنا کرده است.

ان دیگر در جوعلم اسلامی، عصر جذایت «لیبرال دموکراسی» و سکولاریسم و این گونه ایدئولوژیها نیست که بهائیان از آن بهره جستند و خود را مثلاً طرفدار صلح جهانی و حقوق بشر و غیره جا بزندان و عده‌ای راغبزینند. حرفهایی که در جای خود، به معنای درست خود، صحیح است، اما وقتی امریکا و دیگر کانونهای استکباری و لندایشان این شعارها را مطرح می‌کنند همه می‌فهمند که یک لبرال سیاسی برای پیشبرد اهداف سیاسی است (دامه جنگ سرد داللس)، و مصداق «کلمه حقیر بود» یا «لباطل»، و اگر نه چرا (بر خلاف اصول دموکراسی) رسماً در فرایند طبیعی رشد مردم سالاری در ترکیه و الجزایر و فلسطین و عراق و لبنان - که به حاکمیت اسلام گریبان و عناصر اصولگرا می‌انجامد - اختلال می‌کنند و دولتهای بریده از مردم را به زور اسلحه و دلار بر آنان تحمیل می‌کنند (نمونه لبنان) یا به جای سپردن کل به دست دولتهای برآمده از زاده ملت، لشغال نظامی کشور را ادله می‌دهند (نمونه عراق)!

تسلیمات مرگبار آتمی در اسرائیل را می‌بینند و دم بر نمی‌آورند بلکه کمک هم می‌کنند، ولی عراق را به بهقه تسلیمات کتشار جمعی - که هیچ گاه پیدا نشد! - به خون می‌کشند و تلسیسات هسته‌ای صلح آمیز ایران را بر نمی‌تابند. ظاهراً حقوق بشر خوب است، اما نه برای امریکا و اسرائیل!

آری، ان دیگر متفکرین بزرگ جهان اسلام، بازگشت به ارزشهای اسلامی را توصیه می‌کنند که یکی از مهمترین آنها، مبارزه برای گرفتن حق و دفع ظلم و استکبار است. این امر، وجهه همت اینها بوده و اساساً فضای عمومی جهان اسلام چنین است. به این دلیل شما می‌بینید که در لبنان و فلسطین و عراق و ترکیه و... - هر کجا که بیداری اسلام نضجی گرفته عملاً فضا برای پذیرفتن سیستمها و ایدئولوژیهای وارداتی غربی تنگ شده است.

بازگشت به ارزشهای اسلامی، بازگشت به پایداری و مقاومت در برابر بیگانه است، و نفی دیدگاهی که به لشگل گوناگون (شبه مذهبی یا سکولار)، تسلیم و وادادگی در برابر بیگانه را توصیه می‌کند. لذا زمینه چندان مناسب برای تبلیغ بهائیت و نظایر آن نیست با گسترش موج بیداری ملت‌ها وضع از این هم که هست برایشان بدتر می‌شود. ضمن اینکه حمایت اشکار قدرتهای استکباری از این فرقه هر گونه تردید نبوده و ولستگی آنها به نظام سلطه را از ذهنها می‌زداید. و این نیز به ضرر آنها است. یادم هست آقای ریگان، رئیس جمهور اسبق امریکا، در یکی از اظهاراتش از ما می‌خواست که به بهاییها آزادی بدهید...

که با خروش قاطع و پاسخ کوبنده مرحوم امام خمینی روبرو شد که فرمودند: اگر تاکنون شک داشتیم در اینکه سران این فرقه وابسته به امریکاند حالا دیگر شکمان کاملاً برطرف شد! اخیراً هم می‌دانید آن گونه که در جراید منتشر شد جناب لومرت (نخست‌وزیر اسرائیل) از اینها دفاع کرد و با این کار، عملاً بستگی اینها را به اسرائیل ثابت کرد... البته دفاع که چه عرض کنیم؟ بیشتر، متنی سر اینها گذاشت و گفت: ما به خاطر بهائیان، به ایران حمله نمی‌کنیم...

که آن هم مصداق ضرب‌المثل مشهور است که فردوسی مطرح می‌کند: «به دشت آهوی ناگرفته میخس!» در واقع، آهوی ناگرفته را به اینها بخشید! جالب هم آن است که این حرف را یک آدم بی‌کتابت و منقوری می‌زند! اگر لومرت، فرض کنید در جنگ با مسلمین (لبنان)، یک پیروزی به دست آورده بود باز این حرف او جا داشت، مثل موشه دایان موشه دایان در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ لربل اسرائیل، وزیر دفاع بود و عملاً نشان داد که دشمن با قدرتی برای مسلمانان است. (هرچند آنجا نیز اگر حمایت امریکا و دول غربی، و خیانت برخی از عناصر عرب، و اغفال عبدالناصر و اینها نبود، نمی‌توانستند آن فتح را بکنند. نشانه‌اش هم جنگ کتال سوئز و نیز اکتبر ۱۹۷۳ بود که برای صهیونیست‌ها پیروزی را در بر نداشت، اما بهر حال، موشه دایان ظاهراً جنگ را برد و لذا اگر، لول، این منت را سر بهائیان می‌گذاشت، می‌گفتیم هرچند خبیث است، اما بالاخره یک جسارت و توانایی‌ای دارد. اما این جناب لومرت، هم نزد مسلمانان منقور است و هم به اعتراف خود صهیونیست‌ها بی‌عرضه است، یعنی در بین مردم خودش هم محلی از اعراب ندارد! آن وقت چنین آدم بدنام و الوده‌ای می‌آید از بهائیان دفاع می‌کند! اگر آنها عقل داشته باشند باید اعلام بکنند: بابا، لومرت بیخودی دارد این کل را می‌کند، مالو را قبول نداریم چون حمایت چنین کسی، گردیت (اعتبار) نیست، ضد گردیت است!

خیلی ممنون جناب آقای دکتر، لطف فرمودید. من هم از شما متشکرم.

شخصیتی که شما منتظرش بودید آمده است و دیگر منتظر چه‌اید؟! لذا طبیعی است که باصل مهدویت و انتظار ظهور مخالفت کنند.

می‌رسیم به استعمارگران که این فرقه‌ها را ساخته و پرداخته‌اند. باید دید که آنها چرا به این اصل حمله می‌کنند و اساساً چرا وقتی که قرار شد از یک اصلی برای پیشبرد اهداف و امعشان سو استفاده کنند سراغ این اصل رفتند؟ پاسخ این پرسش نیز با اندکی دقت روشن است: اعتقاد به اصل شورانگیز و لیدلنگیز «مهدویت»، در واقع، یک دنیا سیجی ایجاد می‌کند؛ شور و نشوری که این اصل در دلها می‌افکند، به قیام و تحرک ملت‌ها می‌انجامد. یعنی همین چیزی که در سراسر تاریخ شیعه مشهود است. لعل نظر می‌داند که بخش مهمی از قیلمهای تاریخ اسلام، مربوط به شیعه است، و شیعیان، از امامانشان دستور دارند، که همواره برای نبرد در رکاب حضرت حجت سلام‌الله علیه آماده باشند. بولر مهدویت، و امید و انتظار استقرار حاکمیت جهانی عدل در آخر زمان توسط حضرت^ص و بارانش، آدمی می‌سازد که نسبت به اوضاع موجود، معترض بوده و در طریق تحقق اوضاع مطلوب، نیز، پزیرای جهاد و پیکار است. پیدا است که چنین عقیده‌ای، خواب استعمارگران را برمی‌آشود و مانع پیشروی و سلطه شان می‌شود. لذا به انحاء گوناگون، می‌کوشند این بولر حیاتبخش را مسخ یا نابود کنند.

جالب است بدانید در اوایل پیروزی انقلاب، صهیونیستها در فلسطین اشغالی کنفرانسی گذاشتند و کارشناسان استعماری را گردآوردند تا پیرامون ریشه‌های پیدایش و پایداری انقلاب اسلامی، و نسبت این انقلاب با آموزه‌های تشیع، به بحث و کتکلیش بپردازند. آنها به این نتیجه رسیدند که دو عنصر «عاشورا» و «مهدویت» (عزاداری سالار شهیدان^ع و انتظار فرج) عمل پویایی و پایداری لقلاب اسلامی است! نکته بعدی که می‌خواهیم از محضر تان استفاده کنیم، پیوند باییت و بهائیت با استعمار است. راجع به پیوند این فرقه‌ها با استعمار، نقش آنها در بهم زدن «وحدت ملی» ایران و انحراف جنبشهای ملی و اسلامی این دبار از راست راه اصیل آن توضیح دهید و بفرمایید که نقش اینها در جریلمهای استعماری مثل کودتای سوم اسفند را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

وقتی تاریخ را ورق می‌زنیم می‌بینیم که حمایت سفارتخانه‌های روس و انگلیس از اینها، اشکار و قتل ردیابی است. مثلاً بایبها به ناصرالدین شاه در تخریش سو، قصد کردند که البته نافرجم مانند مرکتبیین را گرفتند و معلوم شد که از فرقه بایبه‌اند. چند تن از سران بایبه (از جمله -حسینعلی بایه)، راه اتمه همکاری با آنها دستگیر و پس از محاکمه و زندان، کتکشدند آن وقت، از بینشان، تنها حسینعلی بایه، به قتل نرسید که علت آن هم حمایت جدی و صریح سفیر روسیه (پرنس دالگوروی) بود و جلب است بدانی که بپاه در بند لمر نیز به خانه منشی سفیر روس در زرگنده

لوطی نباخته!

دکتر ولایتی، آقای لومرت، نخست‌وزیر اسرائیل می‌گوید، ما به خاطر بهائیان، به ایران حمله نمی‌کنیم! جالب است که این حرف را یک آدمی می‌زند که هم نزد مسلمانان «منقور» است و هم صهیونیست‌ها به علت شکست فضاحت بارش از حزب‌الله لبنان، او را ائی عرضه می‌دانند!

گریخت که فلیل نزدیکش بود! اصلاً چند تن از بستگان نزدیک او در سفارت روس کار می‌کردند بی‌جهت نیست که همه سران دستگیر شده را کتکشدند، اما جناب ایشان (با کمک سفیر) از زندان رهایی یافت و «تحت الحفظ» غلامان سفارت، خاک ایران را به سوی بغداد ترک گفت.

سران بهائیت، جنگ و جهاد را مطلقاً نفی می‌کنند و می‌گویند: ما در دنیا طرفدار «صلح عمومی» و «وحدت عالم انسانی» هستیم! ظاهراً شعارهای جالبی است اما باید دید این صلح و وحدت، قرل است بین چه کسانی، و آن هم با چه راهکاری و به چه قیمت، انجام گیرد؟! خوب، یک کسی که به سمت شما تفنگ گرفته و در صدد استعمار و لشتملر شما است، شما به او می‌گویید ما با تومی لولهمی صلح بکنیم! بعد هم لول به حرفتان اعتنا نمی‌کند و می‌آید به ضرب تفنگ، سرزمینتان را اشغال می‌کند تو هم سلطه است که از مرکز تشکیلات جنیلت (بیت‌العدل) داری این حرف‌ها را می‌زنی و این حرف‌ها، اگر موجب تحکیم بنیلت استعمار و صهیونیسم نشده باشد، دست کم موجب آزادی حتی یک وجب از اراضی تحت اشغال هیچ کشور اسلامی نشده است. نفی عملی جهاد و مبارزه با کافر محارب و بیگانگان سلطه‌جوی، مطلب بسیل مهمی است که ماهیت و مقصد اینها را برملا می‌کند!

همکاری اشکار و گسترده بهائیان با رژیم فاسد و وابسته پهلوی، نشانه دیگری از ملهیت استعماری این فرقه است. بادمان نرفته که اعضای اینها، بوزره در زمان شاه مخلوع، با تلاش سازمان یافته و حمایت امریکا و اسرائیل، چگونه درون رژیم نفوذ کردند و حتی زمام کلینة (هویدا) و سکل ساواک (پرویز ناتنی) را در چنگ گرفتند. پدر هویدا، عین‌الملک، در آستانه طلوع رضاخان، کنسول ایران در مناطق حساس خاورمیانه عربی بود و در کودتای ۱۲۹۹، نقش فرمودی را در معرفی رضاخان برای کودتا به انگلیس‌ها ایفا کرد. خود هویدا هم که تکلیفش معلوم است: حدود ۱۴ سال در قلب «نخست‌وزیر بله قربان‌گوی» شاه در جنایتها و خیانت‌های وی شریک بود و بعد هم که در اثر انقلاب، محاکمه و محکوم به اعدام شد، محافل استعماری غرب (نظیر فرانسوزی) درخواست کردند که بخشیده شود.

اجازه بدهید آخرین سوال را مطرح کنم: به نظر حضرت عالی تکلیف ملت